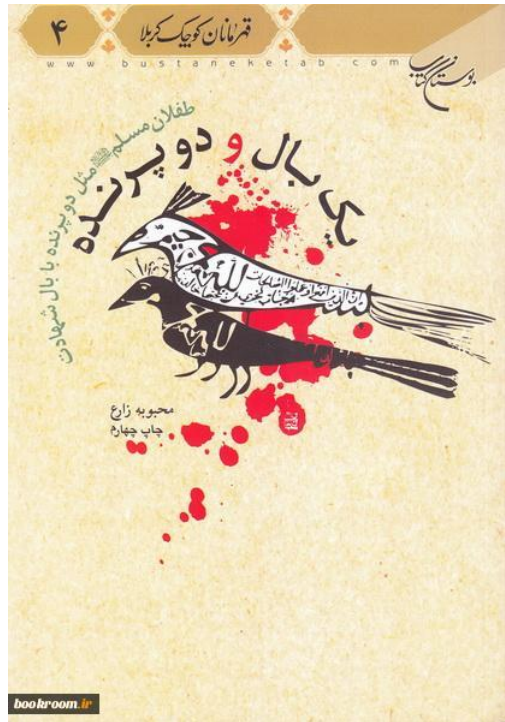


آن چه پیش رو دارید معرفی «پانزده کتاب با موضوع ولادت، زندگی و شهادت امام حسین علیه السلام» ویژه کودکان و نوجوانان می باشد برای معرفی هر کتاب، تصویر جلد کتاب، و نام نویسنده، تصویرگر و ناشر ذکر شده و توضیحی توصیفی از محتوای کتاب برای شما عزیزان آورده شده است. تا هر کدام را که برای کودکان پسندید تهیه نمایید و برای کودکان بفوانید.



## یک بال و دو پرنده

محبوبه زارع

بوستان کتاب

نویسنده هر بخش را به نام پرواز نهاده است

پرواز برای دو طفلان مسلم

ابراهیم و ممد گاهی خود روایتگر قصه عاشورا می شوند . و مخاطب با آنان راهی کربلا می شود بسته شدن آب را می بیند ، فسنگی شیطان را حس می کند و تلالو نگاه فورشید را برای فرا شدن می بیند . این دو طفل ، یتیمی خود را از زبان امام حسین (علیه السلام) می شنوند در حالیکه به دشمن نگاه می کردند به امام حسین (علیه السلام) گفتند جان ما نیز به فدای تو یا حسین

پس از شهادت اباعبدالله (علیه السلام) به دستور ابن زیاد ، طفلان مسلم تسلیم عیدالله شدند و آنان را به کوفه برده به زندان افکندند . کوفه همان زندان مسلم بود و هنوز بوی غربت شهادت او به مشام بیداران کوفه می رسید . غربتی که پدر در شهر مردمان نامرد پیشیده بود اکنون کودکان وی به چشم می دیدند

چه کسی دیده است که دو طفل نا بالغ سبب تزلزل حکومت شوند آن هم حکومتی که پایه اش لرزان بوده است

در دل (ابراهیم و ممد با سفنان خود زندان بان ففته را بیدار کردند و پیرزن در مانده را شادمان سافتند . هنوز داغ فون عباس علیه السلام فرات آرام نشده بود که هارث مامور عیدالله؛ قاتل ناهوآمدی بود که فون دو کودک را بر لب فرات جاری کرد

ابراهیم و محمد در آرزوی پرواز میان زمین و آسمان و ماندن و رفتن به نزد مادر و پرواز به سوی پدر ، پرواز را برگزیدند و با دلی مشتاق به سوی قتلگه حرکت کردند



دو چشم ناتمام

محبوبه زارع

بوستان کتاب

عبدالله و قاسم فرزندان امام حسن (علیه السلام) هستند . عبدالله فرزند کوچک امام در پی یافتن پاسخی برای سوالات خود در مورد علت صلح پدر و عدم مبارزه‌اش با ظلم روائه کربلا شد . عبدالله که دلی پر سوال داشت ابتدا از مادر پویای علت صلح پدر می‌شود مادر توان سخن گفتن را در خود نمی‌بیند اشک بر پشمانش حلقه می‌زند که من به این کودک چه بگویم تا بفهمد که پدرش فقیر غریب بود

عبدالله به خودش قول می‌دهد که هتما از عمویش پرس و جو کند. شبی عبدالله که دیگران توان صبر را نداشت دست ابا عبدالله (علیه السلام) را می‌گیرد و او را در پشت فیام می‌برد تا دیگر کسی مزاحم پرسش او نباشد. عمو چرا بابا ننگید و صلح کرد؟ اصلا تا قبل از آن بابای من به میدان نبرد رفته است ابا عبدالله (علیه السلام) پاسخ می‌دهد بله پدر شما در میدان ننگ مبارزه کرده است مثلا در ننگ صفین شجاعت بسیاری از خود نشان داد. اما در مورد علت صلح ، پدرت غریب بود به طوری که خود با اشاره به گله گوسفندانی که از چایی کوچ داده می‌شدند فرمود اگر تنها این مقدار یار داشتم چهار می‌کردم . عبدالله گفت چرا بابا غریب بود؟

قصه غربت داستان بی انتهای علی و اولاد اوست و تنها مفرد به پیران عاشورا نیست. نوجوان امام حسن (علیه السلام) از عمو اذن می‌برد می‌خواهد اما حسین (علیه السلام) نمی‌پذیرد قاسم پس از اصرار فراوان عاقبت به یاد گرفته پدر می‌افترد که اگر روزی دلت شبلی به درد آمد به سراغ این نامه برو. نامه را یافت به عمو نشان داد و اذن می‌برد، اگر رفت عاشقانه به میدان رفت و رجز خوانی کرد و در هنگام شهادت عمو را صدا کرد عمو مکلم کن. حسین (علیه السلام) چون باز شکاری به سوی او رفت و نعش بی جان پسر برادر را بر دوش گرفت

با عبدالله (علیه السلام) در روز عاشورا با عزیزانش وداع کرد و آماده نبرد شد عبدالله که پندین بار هم‌پهون برادرش قاسم در فواست مبارزه فواست اکنون بی مبرانه منتظر شهادت بود اما عمو ازش نترسید. وقتی حسین فونین مورد هجوم دشمن قرار گرفت عبدالله دیگر توان نداشت بنشیند و نظاره گر باشد با پای پیاده به سمت عمو رفت زینب (سلام الله علیها) فریاد کرد عبدالله جان نرو. عبدالله گفت: عمو را می‌کشند؟

عبدالله زخمی بر زمین افتاد و در آغوش عمو در لفظه شهادت گفت: عمو فهمیدم چرا پدرم غریب بود اما عمو تو از او هم غریب‌تری



نام کتاب: **عمو**

نویسنده: **سارا عرفانی**

ناشر: **سوره مهر**

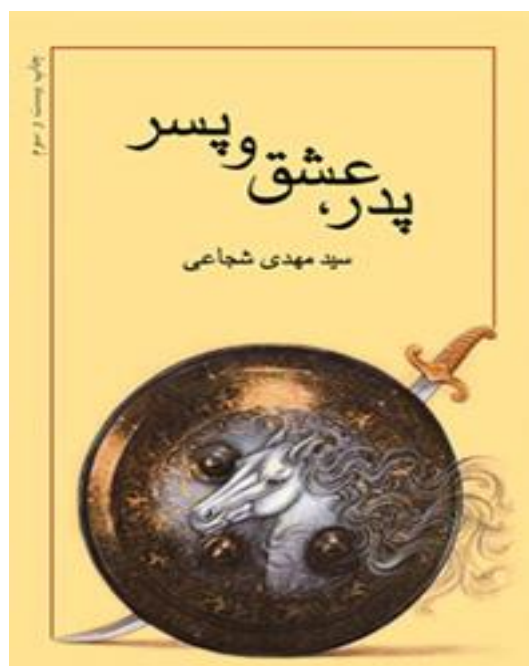
این مجموعه دربرگیرنده ۸۴ داستان «کوتاه کوتاه» است که به کوشش سارا عرفانی گردآوری شده‌اند

آنچه در مرور اغلب داستان‌های این مجموعه درمی‌یابیم، علاقه جوانانی است که با فلق قالب‌هایی متنوع‌تر متوایی و تحلیل مضامین این واقعه از زوایای مختلف، در صددند تا دبستگی خود را با اندیشه‌های درونی‌تر به مخاطبان ارایه کنند

تاملی دقیق در مضمون مورد نظر همراه با سادگی زبان و روانی لحن داستانی از دیگر افتصاحات داستان‌های این کتاب به شمار می‌آیند

داستان «بلندی» این‌گونه نوشته شده است: «من از این بالا همه جا را می‌بینم. من از اینجا... همه آدم‌ها و اسب‌ها را می‌بینم. چقدر آدم!... چقدر اسب!... من از این بالا حتی رودخانه‌ای را می‌بینم. چقدر آب! کاش کسی چرخه‌ای آب به من برده... تاکنون پدر مرا روی دست‌هایش بلند نکرده بود؛ نمی‌دانم چرا این کار را کرده... من از این بالا کسی را می‌بینم که تیری سه شعبه به گمانم گذاشته و به... سوی ما نشانه رفته است. من

عباس پچه‌ها، «محبوبه شب»، «مسرت»، «امیر»، «رعوت»، «فرصت»، «روشنایی شب»، و «سفارش»، نام برخی از داستان‌های این کتابند



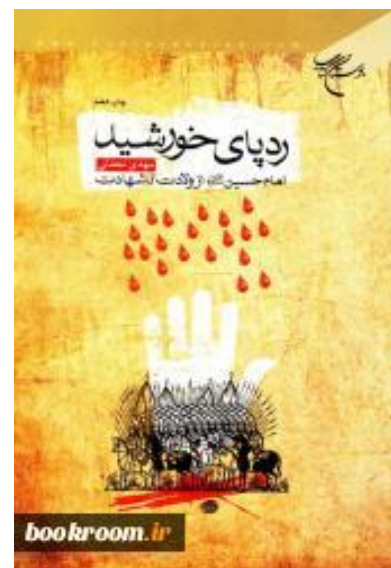
نام کتاب: پدر، عشق و پسر

نویسنده: سید مهدی شجاعی

ناشر: نیستان

این نوشته، نمونه‌ی شهادت حضرت علی اکبر (علیه‌السلام) از زبان اسب آن حضرت برای مادر ایشان (لیلا)، با نثری ادبی و داستانی به نگارش در آمده است

این کتاب سید مهدی شیاعی به عنوان یکی از ناب‌ترین روایات ادبی هنری از واقعه کربلا خواندنی است. «عقاب» - مرکب حضرت علی اکبر (علیه‌السلام) - برای لیلی از اتفاقاتی که برای فرزندش افتاده حکایت جانسوزی را، روضه‌فوانی می‌کند. شیاعی این کتاب را ظاهراً برای کودک و نوجوان کانون پرورش فکری نوشته است ولی در واقع پدر عشق و پسر داستان عاشقانه‌ای است که سن و سال نمی‌شناسد. سی و شش مقتل معتبر و درجه اول برای نوشتن این روضه مکتوب، هنرمندانه کنار هم گذاشته شده است



نام کتاب: **رد پای خورشید**

نویسنده: **مهدی مهرشی**

بوستان کتاب: **ناشر**

کتاب **رد پای خورشید** به بیان داستانهایی از زندگی امام حسین (علیه‌السلام) از ولادت تا شهادت پرداخته است. این اثر **رد پای خورشید** را در دو فصل از ولادت تا امامت و از امامت تا شهادت پیگیری کرده است. «همه هستی فدای حسین (علیه‌السلام)»، «غزای لیزب بهشتی»، «از گریه پیامبر»، «هدیه آسمانی»، «پنج تن آل عبا»، «بهترین فاطمه»، «بی مادری بلاست»، «مصیبت به علی (علیه‌السلام)» و «پاسفی دندان شکن» مطالب فصل اول کتاب را تشکیل می‌دهد

مؤلف در فصل دوم به نقل داستانهایی مثل «روستی اهل بیت (علیهم‌السلام)»، «نقشه کوفیان»، «نام دشمن شکن»، «غزای سگ‌های جهنم»، «مصیبت امام حسین (علیه‌السلام) به معاویه»، «یزید، گاو پیشانی سفید»، «پیشوای هدایت و پیشوای گمراهی»، «توفیق همراهی»، «بانگ رهیل»، «کوفیان ستمکار»، «آغوش رحمت»، «تماز ماندگار» و «شب آفر» پرداخته است. در بخشی از مقدمه کتاب می‌خوانید: «آنچه تاریکی‌ها را می‌زداید، ظلمت را در هم می‌شکنند و به همه چیز و همه کس قابلیت دیده شدن می‌دهد، نور و روشنائی است! **خورشید منبع عظیم روشنائی است که پس از پایان شبی سیاه با طلوع نوید بخش خود، صبغی سپید را به هستی هدیه می‌کند تا همگان با بهره‌جستن از پرتو پر فروغش به تلاش برافیزند؛ گمراهان راه را از بی‌راهه باز جویند؛ حق‌جویان، چهره‌گریه‌ناحق را باز شناسند و ره‌جویان، مسیر صمیغ را انتخاب**

کنند. اما حسین (علیه السلام)، فورشید عالم تاب است که اندیشه، گفتار و رفتارش همه گیتی را چون روز، روشن کرده و راه را از بی راهه و حق را از باطل برای پویندگان راه حق و حقیقت نمایانده است. گفتنی است که بیشتر داستان‌ها از کتاب فرهنگ جامع سفنان امام حسین (علیه السلام) انتساب و از آن استفاده شده است



نام کتاب: از دیار حبیب

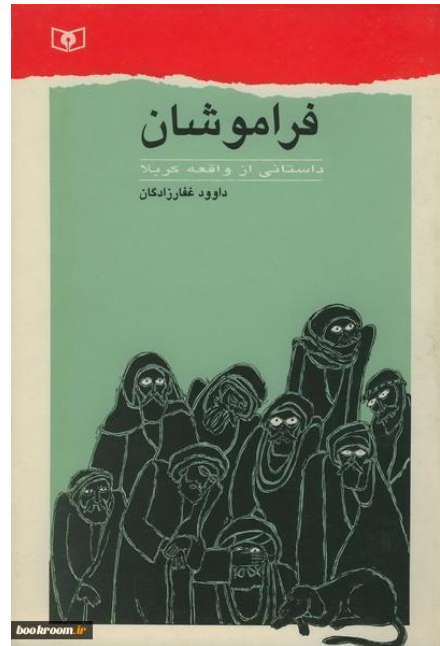
نویسنده: مهدی شباعی

ناشر: نیستان

از دیار حبیب، زمانی است کوتاه که گوشه‌هایی از زندگی حبیب بن مظاهر یار سالفورده‌ی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را به تصویر می‌کشد؛ البته قسمت اعظم آن، به شهادت حبیب در کربلا اختصاص دارد و وصف عشق و شیدایی او به امام زمانش. داستان از زاویه دید دانای کل روایت می‌شود و به ده بخش تقسیم شده است

داستان از جایی آغاز می‌شود که حبیب بن مظاهر و میثم تمار در ملاقاتی، مقابل پیشم عده‌ای از مردم، هر یک از عاقبت کار آن دیگری و پگونگی شهادتش خبر می‌دهند و از هم جدا می‌شوند و ... در این کتاب می‌خوانیم: چنان در قفس تن حبیب، بی تاب می‌کند. حبیب، به حال خود نیست

انگار رفت پیری را کنده است، در پیشم‌ی عشق، وضوی ارادت گرفته است و یکباره چو آن شده است. جوانی که فویش را به تمامی از یاد برده است و لبام دل به دست عشق سپرده است. هیچ کس حبیب را تاکنون به این حال ندیده است، گاهی آن می‌کشد، گاهی نگاهی به فیام مردم می‌اندازد، گاهی به افق پیشم می‌دوزد، گاهی خود را در نگاه معشوق کم می‌کند، گاهی می‌گیرد و گاهی می‌فندد



نام کتاب: فراموشان

نویسنده: داوود غفارزادگان

ناشر: قریانی

فراموشان "داستانی از واقعه کربلاست نوشته داوود غفارزادگان. با هم سطرهایی از این کتاب را می خوانیم. "وقتی نامه رسید، من آنجا بودم. فکر کردم از این پیک های معمولی است. اما نبود. قاصد مرگ بود. از کنار ستون، امیر

را می دیدم. وقتی پیک رفت چیزی نگفت؛ نه انعامی داد، نه فلعتی. مثل بغر چشم دوخته بود به تاریکی. منتظر بودم که صدایم کند، وقتی صدا را شنیدم، زود برگشتم و دیدم که لب های امیر به کبودی می زد گفت که بروم و

مروان بن حکم را بیاورم. وقتی مروان آمد امیر نامه را به او داد تا بفواند





نام کتاب: **قصه‌های عاشورایی**

نویسنده: **فریبا کلهر**

ناشر: **به نشر**

ویژگی این مجموعه این است که شفصیت‌های آن به جای این که با نام‌شان معرفی شوند، با ویژگی‌ها و صفات‌های‌شان به بچه‌ها معرفی می‌شوند

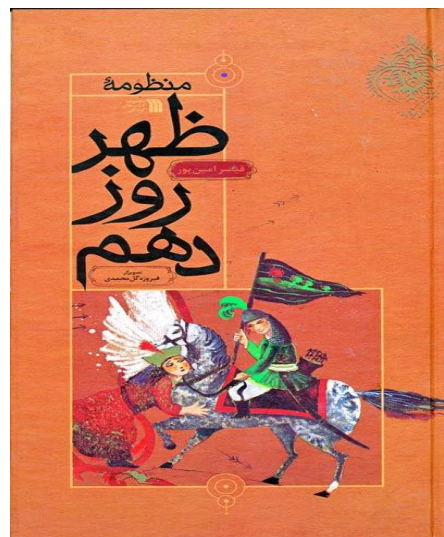
روز مبارزه‌ی بزرگ، یاران مرد آزاد به میدان رفتند و شهید شدند. خانواده‌ی مرد آزاد به میدان رفتند و شهید شدند. پرچم‌دار دید که دیگر یآوری برای مرد آزاد باقی نمانده است. نگاهش به طرف فیمه‌ها پرکشید. کسی از شکاف فیمه او را نگاه می‌کرد. پرچم‌دار دید که دو پیشم درفشان از دور با او حرف می‌زند. پرچم‌دار جلو رفت و دفتر مرد آزاد را دید. پرسید: «با من کاری داری عموجان؟» دفتر گفت: «تشنه‌ام عموجان آب می‌فواهم.» پرچم‌دار سرش را تکان داد و گفت: «برایت آب می‌آورم. همین‌جا منتظر باش»

بار دیگر مشکلی برداشت، سوار بر اسبش شد و به طرف رود آب شیرین رفت. دشمن دوباره جلویش را گرفت. پرچم‌دار به فرمانده‌ی سپاه دشمن گفت: «تمام یاران و جوانان خانواده‌ی مرد آزاد را کشته‌اید، فقط زن‌ها و کودکان باقی مانده‌اند که از تشنگی جگرشان آتش گرفته.» می‌فواهم کمی آب برای آن‌ها ببرم

«فرمانده معرفی نزد یکی از دستیارانش گفت: «اگر همه‌ی زمین پر از آب شود، حتی قطره‌ای از آن را به شما نمی‌دهیم»

پرچم‌دار نمی‌فواست دست فالی برگردد. نمی‌فواست نگاهش به فیمه‌ها بیفتد؛ به جایی که دفتر مرد آزاد پیشم انتظارش بود، در انتظار قطره‌ای آب

بار دیگر پرچم‌دار، راهش را از میان سربازان باز کرد. به طرف رود رفت. پشت سرش سربازها می‌آمدند. پرچم‌دار ایستاد و با آن‌ها چنگید. تعدادی را کشت و فودش را به رود آب شیرین رساند. مشکش را از آب پر کرد. فواست کمی آب بفورد و برگردد؛ اما در حالی که پچه‌ها تشنه بودند و گلر بردارش از بی‌آبی می‌سوفت، بطور می‌توانست آب بفورد؟ مشک پر از آب را برداشت و پشت اسبش پرید. می‌رفت و آب از داخل مشک بیرون می‌ریفت. سربازی شمشیر کشید و دست راست پرچم‌دار را نشانه گرفت. دست پرچم‌دار جدا شد. پرچم‌دار با دست چپ مشک را گرفت و تافت. ضربه‌ی دیگری به دست پیش فورد و فون به آسمان پاشید. پرچم‌دار مشک را به دندان گرفت نگاهش به فیمه‌ها بود. به شکاف کوچکی که دو چشم منتظر بیرون را نگاه می‌کرد. کسی ضربه‌ای به او زد. پرچم‌دار از بالای اسب پایین افتاد و آب از مشک بیرون ریفت



نام کتاب: **ظهور روز دهم**

نویسنده: **قیصر امین پور**

ناشر: **سروش**

کتاب «منظومه ظهور روز دهم» را مرهون قیصر امین پور سروده است. این اثر درباره یکی از کودکان عاشورا است. گفته می‌شود در کربلا هرود نه یا ده کودک شهید شدند. نام این کودکان به درستی معلوم نیست. گفته‌اند که گویا نام یکی از آن‌ها «عمرو» پسر «مسلم بن عوسبه» یا «هرث بن یثاذه» بوده است. آن‌چه این ماچرا را زیباتر و شگفت‌انگیزتر می‌نماید این است که گویی فود نیز کم نامی را دوست تر داشته است. زیرا بر خلاف معمول عرب که مبارزان در هنگام ورود به میدان فود را با اصل و نسب، ایل و تبار در رهنه‌هایشان معرفی می‌کنند او به جای این که به نام و نشان، قوم و قبیله‌اش بنازد با افتخار فریاد می‌زند

«امیری حسین و نعم الامیر، یعنی؛ من آنم که امیر و مولایم حسین (علیه السلام) است و چه نیک مولایی است او»

او خود را ذرّه‌ای می‌داند که می‌فواهد در فورشید عاشورا مو شود

بفش‌هایی از این کتاب را می‌فوانیم

شور ممشر بود

نوبت یک یار دیگر بود

باز میدان از فودش پرسید؛

«!نوبت هولان اسب کیست؟»

دشت، ساکت بود

از میان آسمان فیمه‌های دوست

ناگهان رعد گران پرفاست

این صدای اوست

این صدای آشنای اوست

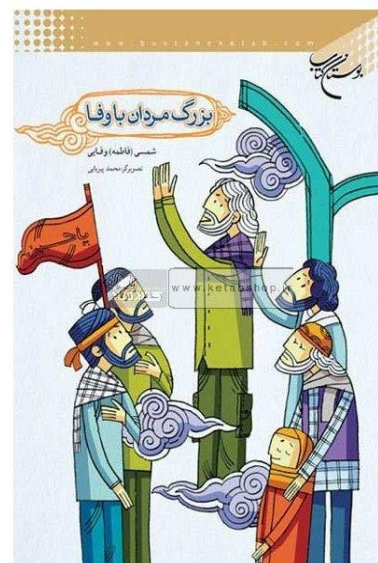


نام کتاب: تشنه لبان

نویسنده: امید کر وکان

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

کتاب حاضر در واقع از کتابهای «مقتل» به شمار می رود که در آن وقایع کربلا و حماسه آخرینان عاشورا با ذکر نام و شیوه شهادت و شرح مطالب بیان شده است. هم چنین شعرهایی با بیت هایی متناسب با مطلب از شاعران مختلف چون حافظ انتخاب که در کتاب آمده است. شکل و تصویرگری و هنس کاغذ کتاب این مجموعه را نسبت به دیگر کتابهای از این نوع متمایز ساخته است



## نام کتاب: بزرگ مردان با وفا

نویسنده: شمس وفا

نشر: انتشارات بوستان کتاب

کودکی با نام سمانه هر شب پای صحبت پدربزرگش که در حمله نظامیان کشور عراق، به وطنش ایران شیمیایی شده نشسته و با گوشه‌ای از خصوصیات مردان بزرگ روزگارش آشنا می‌شود. هر فاطمه با یک سرگرمی به پایان می‌رسد. پدربزرگ سمانه در لابه‌لای خاطراتش به یاد مردان با وفا و یاران فدک‌ار امام حسین (علیه السلام) می‌افتد و درس‌هایی را که شهدا و رزمندگان این زمان از شهدای کربلا گرفته‌اند، برای نوه‌اش بیان می‌کند. بازی پایانی کتاب، امید به جهانی شدن اسلام را در قلب کودکان پرورش می‌دهد

## نام کتاب: امام حسین (ع) برای دبستانی‌ها

نویسنده: حسین فتاهی

ناشر: قریانی

فلاسه‌ای از زندگی امام حسین (علیه السلام) در قالب یازده قصه کوتاه برای گروه‌های سنی 'ب' و 'ج' بازگو شده است. نخستین قصه با نام 'دو گل فوشبو' از تولد امام حسین (علیه السلام) در خانواده حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) سخن می‌گوید. فضایل اخلاقی و تربیتی امام در سنین کودکی و نوجوانی مضامین چند داستان دیگر را تشکیل می‌دهد. بقیه قصه‌ها درباره قیام امام حسین (علیه السلام) و واقعه کربلا و شهادت آن حضرت است

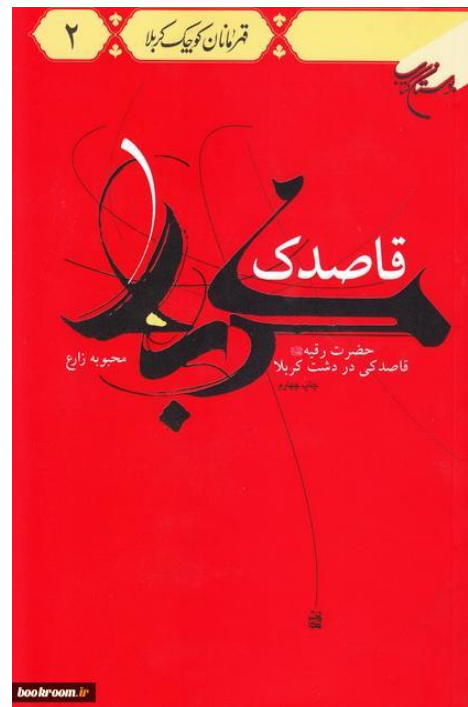


نام کتاب: کودکان گمشده

نویسنده: محمد پور وهاب

ناشر: بوستان کتاب

قصه‌ها در یاد من و تو می‌ماند و در لایه‌های عمیق ذهن و ضمیر ما رسوخ می‌کند و رفیق همیشگی زندگی می‌شود. پس بکشیم تا دوستان و همراهان مشفق و دل‌سوزی انتقاب کنیم و زندگی آینده‌فود را با یارها و فاطره‌هایشان، شکوفا سازیم. این مجموعه چهارده جلدی، قصه‌هایی کوچک از زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام) را به قلمی روان به تصویر کشیده است. در این کتاب، داستان‌هایی آموزنده از زندگانی امام حسین (علیه السلام) می‌فوانیم و فاطره‌ها را در آغوش مهربتش ورق می‌زنیم



قصه‌های کوچک کربلا

محبوبه زارع

بوستان کتاب

داستانی کوتاه و فوانرنی از زبان سوم شفقن. داستان از زاویه دقتر کوچک امام حسین (علیه السلام) رقیه به تصویر کشیده شده است که فبر از دنیای کودکی می‌دهد که آرزوی سفر داشت

می‌پرسد مگر شما نگفتید (زیباترین لفظات داستان وقتی است که حضرت رقیه (سلام الله علیها) از عمه فود حضرت زینب (سلام الله علیها) فدا عالم را بفاطر پدر من فلق کرده است

بخش های مختلف کتاب شامل ۶ نسیم است . نسیم اول با فبر مرگ معاویه آغاز می شود و نسیم ۶ شاهد فوت در دانه حسین هستیم . قصه شما را با سوالات کودکان و دنیای شیرین دفتری آشنا می کند که گرچه کودک است اما به مانند مادر بزرگش فاطمه (علیه السلام) دانا و باهوش است . دوربین نویسنده گاهی وقفه هایی کوتاه در میان داستان دارد وقفه هایی بر روی رویداد ها مثلا در ( زهرا (سلام الله علیها) نسیم اول جایی دوربین راوی بر روی نان های در حال پخت در تنور می ماند . و این مخاطب را باید به فکر برانگیزد که یعنی فمیره وجود سپاهی باید در کربلا پخته شود تا برکت مفاصل ذکر مصیبت آنان شود

با زبان خود واقعه عاشورا و رفتن پدر ، برادران و دوستان پدر خود (نسیم ۵ و ۶ بخش های زیبا و اصلی داستان است . رقیه (سلام الله علیها) را ذکر می کند

دفتراک گفت : ما به سفر رفتیم ، به کربلا، آدم های زیادی با اسب و شمشیر در آن بیابان چلو ما را گرفتند . ما در صدمه فیمه زدیم یک فیمه کوچک داشتیم در آن من بودم و علی اصغر و رباب و سکینه

دنیای کودکان رقیه (سلام الله علیها) آرزوی شاهزادگی را داشت . رقیه (سلام الله علیها) در فرابه های شام وقتی سر بریده پدر را دید کمی با آن سفن گفت به او گفت پدر مگر کلفتی برای من قهرمی زیبا در شام می سازی قهرمی بزرگتر از عالم

نویسنده لطافت و احساسات وجود دفتراک کوچک را که لفظه لفظه پیش از سفر و پرسش از پریشانی حال پدر به دلیل سفر تا پرسیرون علت پرتاب سنگ های شامیان بر سر و صورت بسیار موثر برای مخاطب توصیف کرده است گویی چنین صحنه ای را در پیش روی فویش دیده است



ستاره غربت

مهديه زارع

بوستان کتاب

قصه غریبی اسپران کربلا است . داستان از آغاز حرکت به سوی مکه و ناتمام ماندن حج و برگزیدن رضای الهی بر فضای الهی آغاز می شود

راوی شفص پیرونی غائب است . امام محمد باقر (علیه السلام) که در جریان عاشورا کودکی پیش نبوده است گاهی راوی داستان می شود .  
دیرن صفت های غم انگیز شهادت و سربریده تازیانه های سهمگین بر پاهای کودکان تشنه و خاک آلود برای کودکی به این سن (گویا ۵ ساله )  
بسیار سفت بود

چرا شدن از پدر بزرگ سفت است بضموم که برانی دیگر کاروان بی صاحب می شود . محمد بارها و بارها در دل آرزو می کند که ای کاش بزرگ  
بودم و چون بقیه مردان به میدان می رفتم

تصاویر ابتدای هر غربت بیانگه اتفاقی است که در آن به وقوع می پیوندد . محمد زمانی که سئنان . نویسنده هر بخش را غربت نامیده است  
پدر و عمه فویش را در برابر عبیدالله و بعد یزید شنید آرام گرفت . این کودک به دنبال زمانی برای بیان سئنان خود در دفاع از پدر بزرگ خود  
امام حسین (علیه السلام) در آفرین صحبت یزید مبنی بر تصمیم برای عاقبت اسرای کلام خود را با هم و ثنای الهی آغاز می کند و با اشاره به  
جریان انقلابی موسی و مسابقه با سامران قطاب به یزید گفت : مشاورین تو بر خلاف مشاورین فرعون احمقند زیرا اگر دانا بودند دستور به قتل  
فرزندان و اولاد پیامبر را نمی دادند زیرا جز ناپاکان کسان دیگر ی کمر بر قتل پیامبر و اولادشان نمی دهد